

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت عبدالمطلب علیه السلام

عباس دهرویه^۱

مقدمه

پیامبر خاتم تقریباً بعد از ۵۰۰ سال دوران فترت از زمان حضرت عیسی علیه السلام در شبهه جزیره عربستان مبعوث شدند در حالی که عرب جاهلی در بیابانها زندگی می کرد و بت می پرستید .

در این حال کار پیامبر خدا برای تبلیغ دین خداوند بسیار مشکل است . همانطور که خود رسول الله فرمودند

: مَا أُودِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُودِيْتُ

لذا رسول الله با مخالفت های بسیار بزرگان یهود و مشرکین مکه مواجه شد . طبعاً وجود حامیان بزرگی از جمله

حضرت عبدالمطلب که نقش به سزایی در دوران طفولیت رسول خدا داشت بسیار ضروری و کارگشا بود .

حضرت عبدالمطلب، یکی از تأثیرگذارترین چهرهها در محافظت از حضرت و زمینه سازان ظهور دین مبین

اسلام است. پیغمبر- به داشتن چنین پدر بزرگی افتخار کرده، و بارها خود را اینگونه معرفی کرده است که من پسر

عبدالمطلب هستم .

در این نوشتار کوتاه به بررسی شخصیت جد پیامبر خاتم یعنی حضرت عبدالمطلب علیه السلام می پردازیم .

^۱ امامت پژوه مرکز حقایق اسلامی

تولد

مادر حضرت عبدالمطلب ، سلمی دختر عمرو ، برگزیده‌ترین و نجیب‌ترین بانوی عصر خود بود. او دختر «عمرو بن لبید خزرجی» از خاندان شریف مدینه بود. «هاشم»، پدر حضرت عبدالمطلب در برگشت از یکی از مسافرت‌های خود به شام، در یثرب (مدینه) چند روزی اقامت گزید و از «سلمی» خواستگاری کرد. عظمت و بزرگی او و همچنین ثروت، جوان‌مردی و نفوذ کلمه‌اش در میان قریش، توجه سلمی را جلب کرد و به این شرط حاضر شد با وی ازدواج کند که موقع وضع حمل، در میان قوم خود باشد. مطابق این قرارداد، سلمی پس از آنکه مدتی با هاشم در مکه به سر برد، موقع ظهور آثار حمل به «یثرب» مراجعت کرد و در آنجا پسری آورد که او را «شیهه» نام نهادند که بعدها به نام «عبدالمطلب» مشهور شد؛ زیرا وی در دامان پرمهر عموی خود «مطلب» پرورش یافته بود و در عرف عرب - به منظور تقدیر از خدمات مرئی - چنین کسانی را غلام آن شخص می‌خواندند.

سپاه ابرهه و حضرت عبدالمطلب

ابرهه که از طرف پادشاه حبشه به حکومت یمن منصوب شده بود، با لشکر عظیمی متشکل از چهارصد فیل آموزش دیده و صد هزار نیروی انسانی، به منظور تخریب خانه خدا به شهر مکه لشکرکشی کرد، در منطقه «مغمس» سه فرسخی مکه، برای سپاهیان خود اردو زد و یکی از سرداران خود را برای غارت اموال مردم به مکه فرستاد. او شتران و دام‌های اهالی را جمع کرد و به اردوگاه مغمس آورد. بعد از آن توسط سردار دیگری پیامی به پیشوای قریش - جناب عبدالمطلب - فرستاد که: امیر می‌گوید: من به جنگ شما نیامده‌ام؛ بلکه برای خراب

کردن کعبه به این سرزمین رهسپار شده‌ام. پس اگر شما در مقابل من مقاومت نکنید، مرا با شما کاری نیست. آنگاه فرستاده ابرهه از عبدالمطلب خواست که به همراه او به اردوگاه ابرهه برود.

حضرت عبدالمطلب با چند تن از فرزندان خود به اردوگاه لشکر ابرهه رفته، متانت و وقار او مورد توجه و عنایت ابرهه قرار گرفت. او چنان از سیمای نورانی، هیبت و شوکت حضرت عبدالمطلب متأثر شد که از تخت فرود آمد و او را در کنار خود نشاند و از ایشان خواست که درخواست خود را مطرح نمایند. حضرت فرمود: شتران اهالی مکه و از جمله دویست شتر من توسط سپاهیان تو تصرف شده است. دستور دهید آنها را به ما بازگردانند. ابرهه روی در هم کشید و گفت: ای بزرگ قریش! سیمای نورانی و جلالت ظاهری تو مرا شگفت زده کرد و روح و دلم را تسخیر نمود؛ اما درخواست کوچکت از عظمت آن فرو کاست! آیا در این مرحله حساس و خطرناک که عبادتگاه تو و نیاکانت در معرض انهدام و عزت و شرف قبیله‌ات در دسترس تاراج این سپاه نیرومند است، نمی‌خواهی درخواست با اهمیت‌تری مطرح کنی و از چند شتر سخن می‌گویی؟ آیا تقاضا نمی‌کنی که من از این حمله سرنوشت‌ساز که حیات و استقلال سیاسی و مذهبی شما را رقم خواهد زد، منصرف شوم؟

جناب عبدالمطلب به آن مرد مغرور و خودخواه فرمود: «**اَنَا رَبُّ الْأَيْلِ وَ لِلْبَيْتِ رَبُّ يَمْنَعُهُ**؛ من صاحب شترانم و خانه کعبه نیز صاحبی دارد که از آن محافظت خواهد کرد».

ابرهه بعد از این گفتگو دستور داد شتران غارت شده را به صاحبانشان برگردانند و با کمال غرور زمزمه کرد: چه کسی می‌تواند در این هجوم به کعبه از من جلوگیری کند؟!

حضرت عبدالمطلب به مکه بازگشت و به مردم اعلام کرد که همه به کوه‌های اطراف پناهنده شوند. همه از خانه و کاشانه خود به اطراف مکه فرار کردند. سحرگاهان عبدالمطلب به همراه جمعی برای استمداد به کنار کعبه آمده و با خدای خویش به مناجات پرداختند که: «خداوندا! هر کسی از خانه خود دفاع می‌کند؛ تو خانه‌ات را حفظ کن! بار الها! برای مصون ماندن از شرّ و گزند آنان امیدی به غیر تو نیست. آفریدگارا! آنان را از حریم خود بازدار. دشمن کعبه

کسی است که تو را دشمن می‌دارد. دست آنان را از خراب کردن آستانه خود کوتاه ساز و روزی را نرسان که صلیب آنان پیروز گردد و نقشه‌های آنان به ثمر برسد. آنها تمام نیروهای خویش و فیلها را با خود آورده‌اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند. خدایا! امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کننده‌گانش یاری فرما».

حضرت عبدالمطلب بعد از مناجات با همراهان خود، به یکی از درّه‌های مکه آمد و به فرزندش عبدالله دستور داد تا بالای کوه ابوقبیس رفته، به سوی دریا نظری افکند و خبری از امدادهای غیبی برای آنها بیاورد. عبدالله به سرعت نزد پدر آمد و گفت: پدرجان! ابری سیاه از ناحیه دریای احمر به چشم می‌خورد که به سوی سرزمین ما می‌آید. حضرت خوشحال شد و با صدای بلند فرمود: ای قریشیان! به منازل خود بازگردید که نصرت الهی و لشکریان خدا به یاری شما آمده‌اند.

از آن سو ابرهه، در حالی که بر بزرگ‌ترین فیل که «محمود» نام داشت، سوار شده بود، به همراه لشکر انبوه خود برای در هم کوبیدن کعبه از کوه‌های اطراف مکه سرازیر شد. در این هنگام پرنده‌گانی همانند پرستو از سوی دریا فرا رسیدند که هر یک سه عدد سنگریزه به اندازه نخود به همراه داشت؛ یکی به منقار و دو تا در پنجه‌ها. این سنگریزه‌ها را بر سر لشکریان ابرهه فرو ریختند. سایه پرنده‌گان، آسمان لشکریان ابرهه را تیره و تاریک ساخت و همه را هلاک و نابود ساخت. اجساد نیروهای مهاجم مانند برگ خزان بر زمین ریخته شد. ابرهه که خود یکی از اهداف مرغان ابابیل قرار گرفته بود و ترس و لرز سراسر وجودش را احاطه کرده بود، به باقیمانده لشکرش دستور داد تا به یمن بازگردند؛ ولی در طول راه بسیاری از سپاهیان بر اثر زخم و از دست دادن روحیه و احاطه رعب و وحشت جان خود را از دست دادند. وقتی ابرهه به صنعا رسید، گوشتهای بدنش فرو ریخت و با وضع وخیمی جان داد.

این حادثه از پیروزی حضرت محمد- در آینده‌ای نزدیک خبر داد و دنیا را برای پذیرش رهبری آن حضرت از دودمان قریش و از کنار همان خانه، آماده ساخت.

ایمان عبدالمطلب

وی در میان اعراب جاهل که به رسم‌های غیر انسانی علاقه داشتند، نجابت و کمالات خود را حفظ کرد و با انواع مفسد به مبارزه برخاست. بت پرستی، ازدواج با محارم، شرابخواری و ده‌ها عمل غیر اخلاقی را آماج تهاجم خود قرار داد و همواره مردم را به توحید، وفای به نذر و عهد، و دوری از گناهان دعوت می‌کرد. او سنت‌ها و رسم‌هایی را رایج کرد که بعدها مورد تأیید کلام وحی قرار گرفت؛ پرداختن صد شتر دیه، حرمت نکاح محارم، رفتن به خانه دیگران از درهای اصلی، بریدن دست دزد، نهی از زنده به گور کردن دختران، مباحله، حد زدن زناکار، قرعه زدن در کارهای مشکل، پذیرایی از میهمان، پرداختن هزینه‌های حج از اموال پاکیزه، نهی از طواف با بدن برهنه، بزرگداشتن ماه‌های حرام، تبعید کردن زنان شه‌ره به زنا و ...

همچنین مرحوم صدوق در همین مضمون روایتی در کتاب خصال نقل می‌کند:

انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق علیه‌السلام و او از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه‌السلام نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در وصیت خود فرمود: ای علی! همانا عبدالمطلب در جاهلیت پنج سنت نهاد که خداوند آنها را در اسلام به اجرا درآورد، زنان پدران را بر پسران حرام کرد و خداوند چنین نازل فرمود: «به زنی نگیرید زنانی را که پدرانشان با آنها ازدواج کرده‌اند.»^۲ و او گنجی پیدا کرد و خمس آن را بیرون آورد و صدقه داد و خداوند چنین نازل فرمود: «و بدانید که آنچه به غنیمت به دست آوردید خمس آن برای خداست ...»^۳ و چون زمزم را کند، آن را برای آب دادن به حجاج تعیین کرد و خداوند چنین نازل فرمود: «آیا آب دادن به حجاج و تعمیر مسجد الحرام مانند کار کسی است که به خدا و روز قیامت ایمان دارد ...»^۴ و دیه قتل را صد شتر قرار داد و خدا همان را در اسلام اجرا کرد،

^۲ سوره نساء، آیه ۲۲.

^۳ سوره انفال، آیه ۴۱.

^۴ سوره توبه، آیه ۱۹.

و طواف نزد قریش تعداد مشخصی نداشت و عبدالمطلب هفت شوط را سنت کرد و خدا آن را در اسلام اجرا کرد. یا علی! عبدالمطلب با بت‌ها قرعه نمی‌زد و بت‌ها را عبادت نمی‌کرد و از آنچه بر بت‌ها قربانی می‌کردند، نمی‌خورد و می‌گفت: من بر دین پدرم ابراهیم هستم.^۵

محافظت و تکریم پیامبر

حضرت عبدالمطلب پرورش و حمایت از پیامبر را در سخت‌ترین سال‌های زندگی و دورانی که پدر و مادرش را از دست داده بود، بر عهده گرفت و تمام هستی‌اش را در راه حفظ و حمایت از پیامبر - به کار گرفت و با اعتقاد کامل حضرت را گرامی می‌داشت و بیش‌ترین تأثیر را در شاکله وجودی آن حضرت در مدت هشت سال اولیه زندگی رسول خدا - داشت.

در سایه خانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی می‌گستراندند که احدی به خاطر حرمت او بر آن جلوس نمی‌کرد و فرزندان عبدالمطلب می‌آمدند و اطراف آن فرش می‌نشستند تا پدر بیاید. گاه رسول خدا - در حالی که پسر کوچکی بود، می‌آمد و بر آن فرش می‌نشست و این جریان بر عموهای آن حضرت (فرزندان عبدالمطلب) گران می‌آمد و به همین در صدد بر می‌آمدند تا او را از آن فرش مخصوص دور سازند؛ ولی حضرت عبدالمطلب می‌فرمود: پسر را واگذارید که او را مقامی بس بزرگ خواهد بود و من روزی را می‌بینم که او بر شما

^۵ الخصال، ج ۱، ص: ۳۱۲

سیادت و آقایی خواهد کرد. سپس او را در کنار خود می‌نشانند و دست بر پشت او کشیده، حضرت را می‌بوسید و می‌گفت: من از این فرزند پاک‌تر و خوشبوتر ندیده‌ام... آنگاه متوجه ابوطالب می‌شد و می‌فرمود :

يَا أَبَا طَالِبٍ! إِنَّ لِهَذَا الْغُلَامِ لَشَأْنَ عَظِيماً فَاحْفَظْهُ وَاسْتَمْسِكْ بِهِ فَإِنَّهُ فَرْدٌ وَحِيدٌ وَكُنْ لَهُ كَالْأُمِّ لَا يَصِلُ

يَصِلُ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ يَكْرَهُهُ؛ ای ابوطالب! به راستی برای این پسر مقام بزرگی است. از او مراقبت کن و از وی دست باز دست باز مدار که او تنهاست و برای او همانند مادری باش که صدمه‌ای به او نرسد.

چون هنگام مرگ عبدالمطلب فرارسید، به سراغ فرزندش ابوطالب فرستاد و چون وی در بالین پدر حاضر شد، ایشان در حال احتضار بود و می‌گریست و حضرت محمد- روی سینه او قرار داشت، پس به سویی ابوطالب متوجه شده، فرمود:

يَا أَبَا طَالِبٍ انْظُرْ أَنْتَ تَكُونُ حَافِظاً لِهَذَا الْوَحِيدِ الَّذِي لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ أَبِيهِ وَلَا ذَاقَ شَفَقَةَ أُمِّهِ انْظُرْ يَا أَبَا

طَالِبٍ أَنْ يَكُونَ مِنْ جَسَدِكَ بِمَنْزِلَةِ كَبِدِكَ؛ ای ابوطالب! بنگر تا نگهدار این فرزندی که تک و تنهاست و بوی پدر را استشمام نکرده و مهر مادر را نچشیده است، باشی. بنگر تا همانند جگر خود او را عزیز داری.» بعد اضافه کرد:

يَا أَبَا طَالِبٍ! إِنَّ أَدْرَكَتْ أَيَّامَهُ فَأَعْلَمَ أَنِّي كُنْتُ مِنْ أَبْصَرِ النَّاسِ وَأَعْلَمِ النَّاسِ بِهِ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَّبِعَهُ

فَفَاعِلٌ وَانْصُرْهُ بِلِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ مَالِكَ فَإِنَّهُ وَ اللَّهُ سَيَسُودُكُمْ وَ يَمْلِكُ مَا لَمْ يَمْلِكْ أَحَدٌ مِنْ بَنِي آبَائِي؛ ای

ابوطالب! اگر روزگار او را درک کردی، بدان که من نسبت به وضع او از همه مردم بیناتر و داناترم و اگر توانستی، از او پیروی کن و با دست و زبان و مال و دارایی خود، او را یاری نما که به خدا سوگند! وی بر شما سیادت خواهد نمود .

ای ابو طالب من هیچ کس از پدران خود را نمیدانم که پدرش چون او مرده باشد و مادرش چون او تنهائی او را

در نظر بگیر او را حفظ کن آیا وصیت مرا پذیرفتی؟ گفت آری پذیرفتم و خدا را بر آن گواه گرفتم عبدالمطلب گفت

دستت را بمن بده و با او دست داد و قرار را محکم کرد عبدالمطلب فرمود اکنون مرگ بر من آسان شد سپس پی در پی

پیغمبر را می‌بوسید و می‌گفت من شاهدم که هیچ کدام از فرزندان خود را نبوسیدم که از تو خوشبوتر و خوشروتر باشند

و آرزو می‌کرد که کاش می‌ماند تا زمان تو را درک می‌کرد، پیغمبر هشت سال داشت که عبدالمطلب در گذشت و ابو طالب او را با خود داشت و یک ساعت از شب و روز از او جدا نمی‌شد و در کناره او می‌خوابید و هیچ کس را نسبت با او امین نمی‌دانست.^۶

شریف ترین نسب

ابراهیم بن یحیی از امام صادق علیه‌السلام و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اهل زمین را به دو قسم تقسیم کرده و مرا در این میان بهترین آنها قرار داده است، آنگاه نصف دیگر را به سه قسم تقسیم کرده و من بهترین آن سه قسم هستم، سپس از مردم، عرب را انتخاب کرد آنگاه از عرب، قریش را برگزید، آنگاه از قریش، بنی هاشم را اختیار کرد، آنگاه از بنی هاشم فرزندان عبدالمطلب را انتخاب کرد، آنگاه از فرزندان عبدالمطلب مرا برگزید.^۷

در روایتی که مرحوم صدوق در امالی خود نقل کرده رسول الله به نسب خود و اینکه فرزند عبدالمطلب است افتخار می‌کند و اجداد و خاندان خود را از اهل بهشت میداند

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ أَخْبَرَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحُلَوَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ زَاجٍ قَالَ حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْيَمَانِيُّ عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

^۶ کمال الدین و تمام النعمة ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۷۱

^۷ الخصال / ترجمه جعفری ؛ ج ۱ ؛ ص ۶۱

وآلِه نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ رَسُولُ اللَّهِ وَ حَمْرَةُ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ وَ جَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۸

سیادت و بزرگی

به شهادت تاریخ در منابع فریقین حضرت عبدالمطلب دارای جایگاه بسیار ویژه‌ای در میان مردم مکه داشته است و سیادت و بزرگی او زبان زد خاص و عام بوده است .

شیخ عباس صفایی در کتاب تاریخ پیامبر اسلام در جمال و موقعیت اجتماعی حضرت ابوطالب به عبارتی از طبقات ابن سعد استناد می‌کند :

وَكَانَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ أَحْسَنَ قُرَيْشٍ وَجْهًا وَأَمَدَهُ جِسْمًا وَأَحْلَمَهُ حِلْمًا وَأَجْوَدَهُ كَفًّا وَأَبْعَدَ النَّاسِ مِنْ كُلِّ مُؤَبَقَةٍ تُفْسِدُ الرَّجَالَ، وَلَمْ يَرَهُ مَلِكٌ قَطُّ إِلَّا أَكْرَمَهُ وَشَفَّعَهُ، وَكَانَ سَيِّدَ قُرَيْشٍ حَتَّى هَلَكَ^۹
و بعد می‌نویسد :

از این عبارت معلوم میشود که عبدالمطلب در زیبایی خُلق و خُلق بر تمام قریش مزیت داشت و در سخاوت و علم نیز کسی از قریش با او برابر نبود و از تمامی صفات ناپسند دور بود و تا زنده بود و سید و آقای قریش بود . البته شایسته است چنین شخصیتی بزرگ قریش باشد . او نزد هر پادشاهی محترم و معظم بود . چون او را می‌دیدند احترامش می نمودند و هر چه میخواست درباره هر کس شفاعت می نمود بر آورده می‌گردید.^{۱۰}

همچنین ابن سعد از واقندی نقل می‌کند :

^۸ ابن بابویه، محمد بن علی، الأُمالی (لِلصَّدُوقِ) - تهرَان، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ ش.

^۹ طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۸۵

^{۱۰} تاریخ پیامبر عباس صفایی ج ۱ ص ۱۴۴

مطلب برای تجارت به سوی یمن مسافرت نمود که در همان جا وفات نمود و پس از او منصب رفاده و سقایه به عبدالمطلب رسید این دو منصب در دست عموی او مطلب بود و چون چاه زمزم به دست او حفر شد از زمزم تا عرفات برای حجاج اب میبرد.^{۱۱}

از سیادت و بزرگی حضرت ابوطالب برای او القاب و اسامی نوشته اند که هر کدام نشان دهنده ی عظمت و بزرگی او در بین مردم بوده است .

نام عبدالمطلب، «شیشه» و کنیه اش «أبوالحارث» بوده و گفته اند که او را به القاب و نامهای دیگری نیز می خوانده اند: عامر، سید البطحاء، ساقی الحجیج، ساقی الغیث، غیث الوری فی العام الجذب، أبو السادة العشره، عبدالمطلب، حافر زمزم از این جمله اند.^{۱۲}

در بعضی روایات نیز از عظمت و بزرگی او را ابراهیم ثانی نیز نامیده اند

فكانت قریش تقول: عبد المطلب إبراهيم الثاني.

حضرت عبدالمطلب در قحطی و گرسنگی به مردم خوراک داد تا آنجا که پرندگان و دان کوهستان را نیز خوراندند. ابو طالب در این باره گفته است:

و نطمع حتى يأكل الطير فضلنا إذا جعلت أیدی المفیضین ترعد آنگاه که سخاوتمندان بخل می ورزند ما به مردم آن قدر خوراک می دهیم که پرندگان هم از مازاد طعام ما می خورند.^{۱۳}

^{۱۱} طبقات ابن سعد ج ۱ ص ۸۳

^{۱۲} الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۸۱

^{۱۳} منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۸، ص: ۲۶۱

درگذشت

در روز درگذشت جناب عبدالمطلب ۸ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز از سن مبارک پیامبر - گذشته بود؛ یعنی در روز دهم ربیع الاول، سال هشتم «عام الفیل» از دنیا رفت. ام ایمن می گوید: رسول خدا - به دنبال جنازه عبدالمطلب می رفت و پیوسته می گریست تا وقتی که بدنش را در محله «حُجون» بردند و در کنار قبر جدش «قصی بن کلاب» دفن کردند

بزرگان علمای شیعه، از جمله: علامه مجلسی و ملا احمد نراقی فرموده اند که زیارت جناب عبدالمطلب به ویژه در روز وفاتش دهم ربیع الاول و روز هلاکت اصحاب فیل در هفدهم محرم مستحب است^{۱۴}.

^{۱۴} بحار الانوار ج ۹۷ ص ۲۲۲